



شرط حصول سگر، مبارکت در هزینه، نشر و سگراست .
جدول مبارک برای ایران مجموعه اورپا اسا اسرا الیا برای
۲ شماره ۴۴۲ و ۳۳۳ برای ایرنا کا نا ۲۵ دلار ساعت .

نشانی سگر
P.O. BOX 25025
421 Jane Street
Toronto, Ontario
M6S 3Z0 CANADA

شماره فکس ۷۶۷ ۲۵۳۶ (۴۱۶)

رهبورد زنبیل

موردتائید دوست و دشمن است که علت ناکامی مبارزه ما ایرانیان علیه جمهوری اسلامی کمبود رهبری در مبارزه است. آقای سیاوش آذری که از مجریان برنامه‌های رادیوئی صدای ایران هستند در مقاله زیر عنوان " رهبورد زنبیل " به مشکل رهبری نگاه فلسفی و مبارزاتی کرده‌اند که با معیارهای فرهنگی و تاریخی و باورهای ایرانیان بکلی متفاوت و متضاد است. اهمیت مسئله رهبری در مبارزه ایجاب کرده که نوشته ایشان که در صبح ایران منتشر شده است بدون پاسخ نماند. بنا بر این با عذرخواهی از اینکه در این شماره سگر موضوع " پشت پرده مبارزه " جای خود را از دست داد، به اتفاق به ابعاد مقاله ایشان نگاه میکنیم.

نقطه نظرهای اصلی در مقاله " رهبورد زنبیل " آقای آذری

عده‌ای رکود مبارزه را ناشی از نبود رهبری میدانند. پاسخ آقای آذری به آن عده این است که " رهبران آسمان نمی‌آید و او را در عرش در زنبیل نمی‌گذارند. رهبر در بین ماست و از همان ۷۰ میلیون نفر ایرانی است. طرح کنندگان چنین نظریه‌ای (مقصودشان نبود رهبری است) برای قرار از مسئولیت است و دلشان میخواهد بکنفر جلوی بیفتد و کارها را سروسامان بدهد. رهبری به صورت در میان ماست باید از بین حسن و حسین و تقی نقی و غلامرضا یکی را برگزیده. مشکل دیگر ما این است که هر کسی که در این سالهای پیش گذاشت تاریخ رهبری کند یک آنکی به او زدیم مثل دکتر گنجی و یا اسد همایون و یا دکتر حسین اشراقی. تا دلتان بخواهد دوستکی است، مشروطه خواهان دودستانند. حبه ملی دودستانند نظامیان هم دودستانند روزنامه نگاران هم دودستانند و در نهایت اصرار دارند که رهبران در زنبیل تشریف دارند و ما باید یکی را انتخاب کنیم (مشروح در صبح ایران ۴۶۷۹)

وقتی در رسیدن به خواسته‌های خود موفق نیستیم، بهتر است پی جوی تحقیقات علمی و فلسفی و فرهنگی در علت ناکامی خود باشیم تا متهم کردن دیگران.

رهبری در فرهنگ ما ایرانیان

در فرهنگ ما ایرانیان که سابقه آن به ۲۵۰۰ سال و بیشتر از آن میرسد، ظرفیت رهبری از طریق انتخابات نبوده و نیست و همانطور که آقای آذری خیلی خوب میدانند از طریق توارث ایجاد مشروعیت میکرده است. در فرهنگ ایرانی مشکل رقابت و تضاد در رهبری با موروثی کردن رهبری حل شده است. همین سیستم رهبری ایرانی بود که با ایجاد شاهنشاهی ایرانی بوسعت بیش از مجموع قاره اروپا (از دریای مدیترانه تا شرق پنجاب) با نظامی که مورخین یونانی که کشورشان دشمن شاهنشاهی ایران بود تحسین و اداره میشده.

شواهد تاریخی در رعایت قاعده رهبری در فرهنگ ما

تاریخ ایران گویای این واقعیت است که استقلال ایران، یکپارچگی اقوام تاریخی مرهون همین سیستم توارث رهبری است، که حکم انرافرنهنگ ایرانی در امر کشورداری وحشی در شکل واحدهای قومی صادر کرده است.

همین سیستم رهبری قانون اساسی مشروطه بود که ایران در عصر پهلوی هابه پیشرفتهای بسیار استثنائی و تامین آزادیهای عمومی و امنیت فراگیر و استقلال و وحدت ملی نائل شده شواهد تاریخی نشان میدهد که شاه اسماعیل صفوی در سن ۱۳ سالگی بود که تصدی سلطنت و پیشوای مذهبی و مرشد کامل جامعه ایران گردیده یک طفل ۱۳ ساله چگونه میتواند رهبر مذهبی و رهبر سیاسی کشور گردد انهم با ان کشور پهنا و رواقوام و طوائف مختلف و مخالف یکدیگره مسلم این است که در ان روزگار مردان لایق و کاردان دیگری بوده اند که بتوانند رهبری کشور را برعهده بگیرند پس چرا آن افراد خود بجای اینکه رهبری کشور را برعهده بگیرند، خود را زبردست و فرمانبردار یک طفل سیزده ساله بدون تجویه قرار دادند

پاسخ این است که آنها میدانستند که بدون اتکای بقدرت سلطنت، مشروعیت سلطنت که متحلی در ان طفل ۱۳ ساله است نمیتوانند خدمتی به مردم وکشور بکنند چرا که مردم آنها را تحویل نمیگیرند و رهبری آنها فاقد مشروعیت و بددور ازبیا ویر مردم است و حالت غضب را پیدا میکنند

تخصیص امر رهبری کشور به شاه اسماعیل ۱۳ ساله یک امر استثنائی نبود گواه تاریخ بر این پایه است که هر زمان که رهبر کشور یعنی پادشاه فوت میشد فرزندان و درهرسنی که بود و هر موقعیتی که داشت به پادشاهی رسیده است مگر وضعیتی خلافت این قاعده از پادشاه باقی مانده بوده

بر همین اساس یعنی سیاق رهبری بوده است که شاه طهماسب در سن ۱۰ سالگی و شاه عباس در سن ۱۸ سالگی و سام میرزا در سن ۱۷ سالگی و شاه خدا بنده پس از شاه اسماعیل دوم در شرائطی که نا بینا بود به سلطنت رسید

تنها شرط رهبری در فرهنگ سیاسی ما

انتقال مشروعیت رهبری مری نیست که وابسته به تحمیلات و قدرت بدنی و امثال انها داشته باشد در جامعه کهن ایران امر انتقال که از طریق توارث صورت میگرفت و همین وضعیت و سیاق بصورت مدون در قانون اساسی مشروطیت ایوان پیاده شده است، هیچ شرطی جزایرانی نبودن نمیتواند انرا نفی کند

به جریان رهبری احمدشاه قاجار نگاه کنیم چرا که اهمیت این نگاه در این است که احمدشاه قاجار و تصدی او بر امر رهبری کشور از بعد از انقلاب مشروطیت و بر موازین قانون اساسی مشروطه صورت گرفته است

احمدشاه قاجار در سن ۱۲ سالگی در سال ۱۲۲۷ برابر با ۱۲۸۸ شمسی به سلطنت ایران رسیده تمام کشور در هرج و مرج بود، روسها شمال را اشغال کرده بودند انکلیسیها جنوب را متصرف بودند، روسها در شمال هر کس را که میخواستند میکشتند، مالیات میگرفتند و این مداخلات هم به استناد قرارداد تحمیلی ۱۹۰۷ صورت میگرفت. از حاکمیت کشور در بیشتر از نقاط کشور از جمله خوزستان هیچ اثری نبوده پادشاه وقت (محمد علی میرزا) به سفارت روس پناهنده شده بوده عشایر غارتگر و خود سربختاری از جنوب به تهران سرازیر شده بودند. امیر مقخم طرفدار محمدعلیشاه با بختیاری های مخالف شاه ساخته بود و کاخهای شاهی را غارت کرده مجلس شورایی به توپ بسته شده بود مردم بطور کلی از محمدعلیشاه ناراضی بودند و بسیاری دیگر از این قبیل در چنین شرائطی عضدالملک و موثق الدوله رفتند به زرگنده سفارت روسیه و احمد میرزا را از پدرش گرفته و به سلطنت نشانند. سپهدار تنکابنی نوشته است احمدشاه را با هزار مرارت به شهر آوردیم

در حالیکه گریه میکرد و زنده به سلام نشست oooooo

احمدشاه که بنا بر نوشته مورخ الدوله سپهر " هنگام ولیعهدی از او مراقبتهای لازم بعمل نیامده و جوانی ست و سن پرور بوده و برخی از محققین عقیده دارند که احمدشاه از سلامت جسم هم برخوردار نبوده چه نیازی بوده که به آن سرعت به تصدی سلطنت یعنی رهبری کشور گذاشته شود.

این چنین جوانی چه باری میتواند از مشکلات کشور برادر که شورای عالی متشکله از سران انقلاب مشروطیت ایران نمیتوانستند برادرند شوراکه از افراد کوچکی تشکیل نشده بود همه شان سران قوم و سوابق سیاسی بسیار داشتند در حالیکه دو نفر از سران انقلاب مشروطیت بنام سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکا بنی قدرت را بین خود تقسیم و یکی بمقام نخست وزیری و دیگری وزارت جنگ را اشنال کرده بودند و تمام تصمیمات کشور زیر نظر آنها انجام میگرفت دیگر یک طفل ۱۲ ساله به چه دردها آنها

میخورد آنها پادشاهی که لاله لازم داشت و بدون لاله نمیتوانست خود را اداره کند. آنها یعنی همان شخصیت های سیاسی وقت که بنوشته ژنرال سایکس " سردار اسعد بختیاری خیال داشت سلطنتی از بختیاری ها تشکیل دهد و یا بنوشته تاریخ بیداری مصمصام السلطنه. قصد برقراری سلطنت خود را داشت و امثالهم خوب میدانستند که مشروعیت و ظرفیت سلطنت را ندارند و با ویرانیان و هویت ایرانی و فرهنگ و آئین ایرانیان سلطنت را از آن همان طفل ۱۲ ساله میدانند. آیا در زنبیل انروزی ایران هیچکس غیر از احمدشاه ۱۲ ساله نبود که برای رهبری کشور از زنبیل بیرون آورده شود؟ آری بسیاری بودند ولی مشروعیت تداوم سلطنت را نداشتند و لاجرم قادر به حفظ وحدت ملت و حفظ استقلال کشور نمیشدند.

سوال و شاهد تاریخی

اینجا ممکن است این سوال مطرح شود که پادشاهی که تجربه کافی ندارد، تحصیلات برآورنده ای ندارد چگونه است که تصدی رهبری کشور را برعهده میگیرد. سنت سلطنت و نیز قانون اساسی مشروطه پاسخ این پرسش را بروشنی داده است و آن این است که مردان لایق و کاردان بنام پادشاه (رهبر اصلی کشور) به حکم پادشاه، بخشی از وظائف رهبری را انجام میدهند و این همان است که در سنت مشروطیت ایران و به اعتبار قانون اساسی نخست وزیر بنا بر پیشنهاد شاه و تصویب نمایندگان مردم امر رهبری کشور را برعهده میگیرد و بدین ترتیب، مشروعیت رهبری دولت، متجلی از مشروعیت تاریخی و سنتی پادشاه میگردد.

بها نه های بی بها

زیربنای مقاله آقای آذری عدم هماهنگی و اختلاف عقیده و سلیقه و انتقادات نسبت به افراد مدعی رهبری است و علت اینکه ایرانیان خارج از کشور نتوانسته اند از زنبیل رهبری یک رهبر برای مبارزه خودشان پیدا کنند، همین مسائلی است که اتکای مقاله ایشان بر آنهاست و ایشان گله منده ستند که چرا سلطنت طلبان دودسته اند، چرا جمهوریخواهان دودسته اند و چرا هر کس که میخواهد امر رهبری را برعهده بگیرد آنها مای متوجه او میسازند و از این قبیل. این قبیل بها نه ها توقعی نامناسب و انتظاری خلاف طبیعت آدمی است. طبیعت انسان ها از تضاد ساخته شده است تضاد در افکار و رفتار، تضاد در عقیده و ایمان، تضاد در اخلاق و راه و روش زندگی و امثال آنها، این تضاد نمیتواند در دایره مسائل اجتماعی و سیاسی قدرت اجرایی خود را بکار نگیرد. حالت انتقاد و اعتراض، از صفات بسیار خوب بشری است که اگر نبود و یا نباشد، جامعه از حرکت باز میماند. انتقاد از اعمال و رفتار دیگران، راه خطا کاری را مسدود نمینماید، انتقاد در واقع سفیری است که از جانب دوست بسوی دوست فرستاده میشود نمیتوان جامعه و مردم را از این حق مسلم مفید محروم ساخت.

خداوند با همه توانش نتوانست بر طبیعت انسان ها فائق آید و آنها را به یک دین و ایمان پیوندد

دهد و ملاحظه میکنید که همین اسلام به هفتاد و چند فرقه که همشان هم همدیگر را دشمن میدانند تبدیل شده است و در ادیان دیگر هم این انشقاق کاملاً وجود دارد.

این بهانه‌هایی بهاوی ارزش است که توقع باشد همه ایرانیان خارج از کشورها هنگ باشند به اتفاق عمل کنند، از یک برنامه و هدف مشترک تبعیت نمایند و از یک عقیده سیاسی پیروی کنند و در عین حال به انتخاب رهبری اقدام نمایند.

انچه آقای آذری انتظار دارند، نامش انتخاب رهبری در احزاب دمکراتیکی است نه انتخاب رهبری کل جامعه‌ای که فعالیتش در چهارچوب احزاب قرار ندارد.

از آنجا که گردآمدگان در یک حزب سیاسی دارای اعتقاد واحد، هدف مشترک میباشند اعضای حزب از بین کسانی که مدعی اند هدف حزب را با اجرای برنامه‌های ضمانت مینمایند، یک نفر را که بنظر آنان واجد امتیازاتی از لحاظ اجرای هدف حزب است از میان دیگران با اصطلاح انتخاب میکنند با اصطلاح، عرض شد، برای اینکه اگر دقت کنید انتخاب نیست بلکه مسابقه است بین چند نفری که کاندید شده‌اند.

اما در یک اجتماع غیر حزبی همانند ایرانیان خارج از کشور که دارای اعتقاد است سیاسی ناهماهنگ و بل متضاد میباشند که از نظر فلسفی دو قطب مخالف و قطبهای متضاد شناخته میشوند مسئله انتخاب رهبری در چهارچوب اعتقاد سیاسی شکل میگیرد و پیروان هر فکر و عقیده سیاسی، میخواهند کسی را بر کرسی انتخابات بنشانند که حقانیت اعتقاد است سیاسی آنان را، حاکم نماید.

بنابراین کسانی همانند آقای آذری که خواستار هماهنگی و اعتقادات سیاسی مشترک و فکری ایرانیان خارج از کشور میباشند بحاست به این حقیقت توجه بفرمایند که در این حالت چون رقابت اعتقادی نیست انتخاب رهبری هم کار عبثی است بلکه مسابقه بین مدعیان رهبری با نظارت ایرانیان خارج از کشور مطرح است و در تطبیق مورد، آن زنبیل رهبری آقای آذری میشود زنبیل قرعه کشی رهبران مانند زنبیل بخت آزمایی.

کدام نص به دسته زنبیل آویزان است

میدانید که هر عمل اجتماعی و سیاسی نیاز به نص و مقرراتی دارد که باید طبق آن عمل شود تا آن عمل واجد مقبولیت و اعتبار قانونی بشود. سوال این است که اگر در زنبیل آقای آذری رهبران جای دارند آیا به دسته آن زنبیل مقررات و کیفیت و شرایط انتخاب رهبر هم نوشته شده است؟ و اگر نوشته نشده، این انتخاب و بیا بیرون کشیدن رهبر بر چه قاعده‌ای است؟ زنبیل را تکان میدهند و هر کس که از سوراخ زنبیل بیرون نیفتاد، رهبر است؟

تاثیرات قطعی ائین و فرهنگ مردم در ساختارهای فکری و اعتقادی

اگر قبول کنیم که وضعیت جسمانی و فیزیکی افراد یک کشور را آب و هوا و تاثیرات حوی منطقه‌ای شکل میدهد، قبول این واقعیت هم مسلم است که ساختار فکری و معنوی مردم کشورها را فرهنگ و ائین و رسم و رسوم جاری در آن کشور ساخته است.

فرهنگ در جوامع انسانی نیروئی است نامرئی که انسان‌ها را تحت تاثیر خود هدایت میکند. فرهنگ نیروئی است که در طول قرنهای متمادی از نسلی به نسلی همراه با اعتماد و احترام عمومی منشاء باورهای اصیل گردیده است.

این فنون اجتماعی بسیار با اهمیت است و هیچ تحولی نمیتواند از اصال و استحکام لازم برخوردار گردد اگر در راستای فرهنگ و ائین جامعه ساخته نشده باشد.

رابطه علت و معلولی در کمال حوامع با فرهنگ و باورهای مردم پیوند سییابد. یکی از محققین در کتاب ۱۰ مقاله که در باب روحیه و باورها و فرهنگ ایرانیان نوشته شده اینطور نوشته است

" ایرانیان قدیم استقلال و بزرگی و سرافرازی و حیرگی بردشمنان خویش را بسته به تخت شاهی از نسل شاهان قدیم میدانستند و بدین سبب شاه پرستی که مفهوم آن با مین پرستی امروزی یکی است، آئین آنها بوده است."

در رابطه با این واقعیت که هیچ تحولی در کشور ما بدون توجه به فرهنگ و باورهای مردم قابل حصول نیست به اشاره‌ای که در کتاب بسوی تمدن بزرگ در این مورد شده است با تفاق رجوع میکنیم "از دیدگاه ایرانی (مقصود فرهنگ ایرانیان است) کلمه شاهنشاهی بیش از جنبه مادی، معنوی، فلسفی و آرمانی و تا حدود زیادی عاطفی دارد یعنی به همان اندازه که با منطق و اندیشه و مربوط است با روح و دل نیز مرتبط است در فرهنگ ایرانی شاهنشاهی ایران یعنی واحد جغرافیایی و سیاسی ایران به اضافه هویت خاص ملی و همه ارزشهای تغییرناپذیری که این هویت ملی را بوجود آورده است بدین جهت هیچ تحول و تغییر ریشه داری در این کشور امکان پذیر نیست مگر اینکه در قالب کلی این نظام شاهنشاهی باشد."

مشکلات اجتماعی وقتی بروز میکنند که آن رویدادها با فرهنگ و باور و انتظار مردم آشنا و هماهنگی نداشته باشد. چنین رویدادهایی ایجاب و واکنش در مردم میکنند که آن واکنش بصورت منازعه و یا بی اعتمادی و در نهایت بی تفاوتی ظهور مینماید.

نگاهی به ابعاد رهبری در آئین و فرهنگ ما

از آنجا که مسئله رهبری یکی از مشکلات کنونی ما ایرانیان است بحاست که به ابعاد این مشکل در چارچوب آئین ملی ما ایرانیان در رابطه با رهبری نگاه کنیم. نمیتوان بی‌فاصله‌ای که بیش از دو هزار و پانصد سال مورد احترام و عمل ایرانیان بوده است و واحد مشروعیت تاریخی و ظرفیت اجتماعی گردیده اهمیت نداد و انتظار داشت که با چند مقاله و اصرار، ایرانیان براهی که هیچ سابقه‌ای احرائی برای آنها نداشته است کشانده شوند.

در کدام زمان از دوران حیات ایران رهبران انتخاب شده است که اکنون انتظار است که ایرانیان از زنبیل یک رهبران انتخاب کنند و بیرون بکشند فرهنگ و آئین و رسم ملتها با هم تفاوت دارد نمیتوان الگوی رهبری یک کشور را در کشور دیگری پیاده کرده اگر هم بتوان در آئینی که ۲۵ قرن دوام و بقا داشته و روحیه و تربیت مردم را استوار و شکل داده است، پیاده کردنی نیست رهبری سیاسی در فرهنگ ما

در فرهنگ سیاسی و اجتماعی ما ایرانیان مشکلی بنام رهبری وجود ندارد. این مشکل قرن‌هاست که حل شده است و جامعه ایرانی بادل و جان بدون مخالفت از آن استقبال کرده است. فلسفه رهبری در جامعه ایرانیان چنان ریشه محکم و اساسی داشته که تمام تحولات مثبت و یا منفی در کشور ما از مسیر همان رهبری که در طول ۲۵۰۰ سال و با بیشتر قوام یافته شکل گرفته است رهبری در جامعه و فرهنگ اجتماعی و سیاسی ما ایرانیان بر قاعده مشخص و روشن و استوار و تا دوام سلطنت و پادشاهی قوام یافته و این قاعده همان است که در مشروطیت و قانون اساسی آن بصورت مدون پدیدار گشته است.

اینکه آقای اذری نوشته است " برای فرار از مسئولیت است که کسانی دلشان میخواهد یکی جلو بیفتد همه کارها را سروسامان بدهد و غارتگران و قاصبان و جنایتکاران را قلع و قمع کند." یکی توجهی بزرگ در این اظهار نظرشان نهفته است و آن این است که انتظار انسان از آن یک نفری است که آئین و رسم انسان، او را ناحی و مظهر استقلال و شکست دشمنان و ثامن رفاه و امنیت انسان دانسته است نه هر کسی بطور عام. در انتظار کسی هستند که مشروعیت دارد، حکم تاریخی را در رهبری ملت به همراه دارد، و بقول فلاسفه ایرانی فرایزدی دارد.

در همین فلسفه تشیع که متأسفانه باور مذهبی مردم را شکل میدهد امیدوار است تا آن متوجه یک نفر خاص است که معتقدند فرزندان امام حسن عسکری است نه هر کس که قدم پیش گذاشت.

رهبری در کشور و حاکمیت ایرانی بر قاعده‌ای مشخص و روشن استوار است و آن تداوم سلطنت و پادشاهی است و این قاعده همان است که در مشروطیت ایران بصورت قانون مدون و اساسی پایدار گشت.

ما ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی که آن رژیم را غاصب میدانیم (آقای اذری هم جمهوری اسلامی را در مقاله‌شان غاصب نامیده‌اند) نمیتوانیم سر خود، وضع قاعده‌ای کنیم که با معیارهای فرهنگی و ائین‌های ملی و رسم و رسوم کهن و نیز قانون اساسی و متمم آن بیگانه باشد و رعایت و اجرای آنرا هم از مردم بخواهیم و اگر مردم بدان انتظار نداشته‌اند، آنرا ندهند. انهارا استیضاح کنیم.

این که کار دشواری نیست، زنبیل رهبری پراز رهبر است و هیچ مقررات و نص خاصی هم برای انتخاب رهبر در میان نیست، دیگر با چنین آزادی وسیع بی‌حد و حدود چرا ایرانیان خارج از کشور فاقد رهبری هستند و ۲۵ سال است که فراق رهبری را میکشند؟

اصلاً این سوال را با آقای اذری مطرح کنیم و چرا خود ایشان که نزد ایرانیان داخل و خارج شهرت و معروفیت دارد امر رهبری را قبول نمی‌فرمایند و یا چرا انتخابات رهبری را از زنبیل رهبری بعهدہ نمی‌گیرند؟ تصویر ایشان در کنار مقاله هم نشان میدهد که هم‌عصای رهبری را قورت داده‌اند و هم با درهبر را پرچهره دارند.

پاسخ آن را میتوان از قول ایشان چنین نوشت: ایشان تا حدودی منصف هستند و میدانند که امر رهبری مبارزه خارج از ظرفیت ایشان است و یا بکلامی دیگر کسی ایشان را در مقام رهبری تحویل نمی‌گیرند، تحویل گرفتن بعنوان یک محرمی برنامه و یا مقاله نویسی با تحویل گرفتن شخص در مقام رهبری بکلی تفاوت دارد و رهبر در حاکمیت ایرانی نیاز به مشروعیت سنتی و تاریخی دارد که آن رهبر قانونی است (قانون اساسی مشروطه).

اگر آقای اذری گله دارند که مردم دنبال گنجی و یا اسدهمایون نرفتند و به آنان اتهاماتی بستند برداشتن درست و علت شناسی شان بسیار نادرست است.

دکتر گنجی و یا اسدهمایون، مشروعیت رهبری ندارند و نداشتند و یا اگر یکصد ژنرال بازنشسته آمریکا تحلیل نامه‌ای برای اسدهمایون نوشتند و آنرا منتشر کردند، این میشود مشروعیتی که ایرانیان برای رهبری اسدهمایون قائل بشوند؟ فرهنگ ایرانی برای کسی که در حمایت بیگانه قرار گرفت، لوجه نوکری بیگانه مینویسد نه حکم مشروعیت رهبری.

اگر ایرانیان خارج از کشور آنها را تحویل نگرفتند علت را باید در میثاق فرهنگی و ائین مردم ما در رابطه با رهبری یافت نه اینکه انتقاد از این آقایان بواسطه اعمالشان آنها را از موقعیت رهبری برکنار ساخت.

ارائه نمونه از تاشیر باورها و فرهنگ ما

اجازه فرمائید با ارائه یک نمونه موقعیت رهبری در جامعه ما ایرانیان روشن تر شود.

خمینی در سال ۵۷ و حتی قبل از آن برای اکثریت ایرانیان ناشناخته بوده از سوی شورشیان برای رهبری شورش انتخاب شده بود و نه از افکار و اعتقاد است سیاسی و اجتماعی او چندان آگاهی‌هایی در دست بود ولی دیدید که از کمال مشروعیت مذهبی بدون هیچ مانع و رادعی در مقام رهبری عمل کرد و صریحاً و قاطعاً گفت که "من مشروعیت را از شارع مقدس گرفته‌ام".

رهبری سنتی و قانونی جا معه ما ایرانیان از طریق تاربخ و سنگ نوشته‌ها و ادیان زرتشت و اسلام بنام پادشاه وقت نوشته شده است. رهبری شاه در فرهنگ ما ایرانیان نه تنها به حکم شارع مقدس که به حکم تاریخ ۲۵۰۰ سال ایران و ایرانی نوشته شده است.

اهمیت این تقریر تاریخ رهبری ایران را بگذارید در مقابل اعتراض آقای اذری که چرا دکتر گنجی

و یا اسدهمایون را مردم تحویل نگرفتند

مسدود بودن باب حسادت و رشک در مشروعیت و هب،

مشروعیت رهبری است که باب حسادت، باب انتقاد، رامسدود میکند و باب احترام و اعتماد و قدا... کاری را میگذاید.

میدانید که باب حسادت و رشک و پیاغبطه بابی که است فشنه ها را میجو شان دو غالب ماصابی که بر افراد بشمرسد زیر بنا بر رشک و حسادت است. رشک و حسادت به آن معنی است که شخص حسود خواستار آن است که آن مزینی که طرفش داردازا و سلب کند و به خودش تعلق گیرد و یا اگر هم تعلقش به خودش ممکن نیست لااقل طرف را از آن محروم سازد.

علمای اجتماعی عقیده دارند که عظمت و کمال و برتری شاه و خداوند چیزی است که هیچکس انتظار ندارد که روزی فرارسد که او دارای عظمت و کمال شاهی بشود. از این روست که انها عقیده دارند که حد بر خدا و شاه وارد شدنی نیست.

به یقین میتوان گفت کسانی که از بین ما ایرانیان ادعای رهبری میکنند و یا انتظار دارند که مردم آنها را در موقعیت رهبری تحویل بگیرند، خودشان خوب میدانند که فاقد ظرفیت رهبری هستند. ولی گرایین آگاهی آنان مانع این تظاهرات رهبری نیست فقط برای ارضاء خود بزرگی بینی ها و احتمالا دست یافتن به علوفه های مادی است.

عده ای هم که زیر شعار "رهبری جمعی" سنگر گرفته اند، خوب میدانند که از مراتب رهبری بی بهره اند و میخواهند با ادعای رهبری دست جمعی شاید بتوانند کمی خودشان را حل کنند.

ما ایرانیان خارج از کشور بمناسبت اقامت طولانی در خارج از واقعیت و تاثرات فرهنگی و آشنائی با زمینه های غنی اجتماعی و سیاسی کشورمان بدور افتاده ایم و خیال میکنیم که مسئله رهبری مبارزه هم نوعی سرگرمی سیاسی است. و به چیزی که اصلا توجه نداریم، مشروعیت رهبری است. **شاهد دیگر، آگاهی و نظارت خودما**

همانطور که در ابتدای این تحقیق مستند قرار گرفت "وقتی در رسیدن به خواسته های خود موفق نیستیم بایستی جوی علت های علمی و فلسفی و فرهنگی ناکامی های خود باشیم."

وقتی ناظریم که بیست و چند سال است که مسئله رهبری مطرح است حتی شخصی اعلیحضرت هم که متصدی امر رهبری سنتی و قانونی مبارزه است، میدان را برای دیگران آماده ساخته اند و بقول خودشان میخواهند نور افکن رهبری را روی رهبران بیاندازند.

وقتی ناظریم که ظرف این بیست و چند سال ده ها و بلکه صدها حزب و بویژه شورا های براندازی و ائتلاف و کنگره ها و امثال آنها یا تشکیل شده و یا بدنیال تشکیل آن بوده اند ولی موفقیتی در پایان دادن به مشکل رهبری مبارزه نشده اند، بایده علت این ناکامی اشکار را در پهنه های فلسفی و فرهنگی جامعه ما ایرانیان جستجو کرد نه اینکه به بهانه های متعدد بجا اعتباری متوسل شده خاصه بهانه هایی که میبینید سالهاست همچنان ورد زبان هاست.

ایا خمینی را پیروان او برای رهبری شورش انتخاب کردند؟ و یا او از مسیر مشروعیت مذهبی خود به خود در مقام رهبری شورش قرار گرفت (البته با کمک و هدایت بیگانگان) و همان بیگانگان هم میدانستند که زنگوله رهبری شورش ۵۷ را نمیتوان جز به گردن کسی که دارای مشروعیت رهبری مذهبی است انداخت.

خارجیان بسیار خوب و دقیق بنقش رهبر در جامعه ما ایرانیان آگاهند و همچنین خیلی خوب آگاهند که ایرانیان تاجه حدی از هماهنگی در عقیده های سیاسی و اجتماعی بیگانه اند. یک متخصص سیاسی سفارت آمریکا در گزارشی که از تهران به وزارت خارجه آمریکا فرستاده در باب روحیه و هماهنگی فکری ما ایرانیان چنین نوشته است:

"هرگاه ایرانی در مسئله ای گفتگو کنند، فوراً به عقیده مختلف میرسند"

بیگانگان حامی شورشیان که خواستار بقای آنان بر حکومت ایران میباشند از این نقطه ضعف ما ایرانیان که یک عادت بسیار قدیمی است خوب استفاده کرده و میکنند و مسئله رهبری شاه راکه قاطع همه اختلافات و گفتگوهاست تبدیل به بهانه‌هایی ساخته‌اند که تا ابد هم بدوران سرگردان خواهیم بود

اگر مخالفین شاهنشاهی ایران (خمینی و کمونیستها و معدوقیها) خواستار انتخاب رهبر از طریق انتخابات بودند که یکاش بودند، ابتدا و هرگز شورش آنها از قوه بفاعل در نمی‌آمد. شورش ۵۷ حتی دسیسه‌های خارجی تنها در زیر جرمشروعیت رهبری مذهبی توانست شکل بگیرد حکم رهبر مذهبی برای توده مردم قابل احترام و احرا بود نه رهبر شورش علیه شاه. اتحادیه خمینی از سربازان خواست که با اسلحه‌های خود فرار کنند، یک حکم شرعی بود برای توده مردم نه قدرت رهبری خمینی در شورش ۵۷ پرسنل شهربانی به رئیس شهربانی پیام میفرستند که "مانع می‌شویم دستورات مرجع تقلید خودمان را نادیده بگیریم (یعنی فتاوی خمینی)

این نتوانستن پرسنل شهربانی از باب رهبری خمینی نبود و نیست حتما از باب مشروعیت مذهبی او بوده است

تاریخ اعتمادات کارگری ایران نشان میدهد که اعتمادات عمومی همواره بر پایه فتاوی مذهبی شکل گرفته است نه رهبری سیاسی و هرگاه هم که صورت قضیه مسئله سیاسی بوده و احزاب در آن دخالت داشته‌اند از حمایت و یا وابستگی به مراجع شرعی بی بهره نبوده‌اند

مخبر السلطنه هدایت مینویسد "در اعتمادات در مراکز نفت در سال ۱۳۲۱ به یکی از باغبان های شرکت نفت گفته شد "تو چرا در اعتمادات توده‌ای ها آمده‌ای" پاسخ داده اینها مردمان خوبی هستند میگویند در قرآن نوشته شده که ایران جز روسیه است (۴۴۹)

قوام حقوقی هرملتی را ارکان خاصی تشکیل میدهد این قوام، چیزی نیست که آنی الحصول باشد همانند لایحه‌های سنگ که پس از ملیون ها سال بوجود می‌آید، قوام حقوقی ملت‌ها هم در طول زمان آهسته و آهسته با تحمل مصائب و برخورد با رویدادها شکل احرائی بخود می‌گیرد و وقتی شکل گرفت پایه و حصار می‌شود برای حفظ جامعه و جلوگیری از سقوط آن

قوام حقوقی و اجتماعی ملت ما بر انتخابات نیست نه رهبری کشورمان و نه رهبری مذهب ایرانیان از طریق انتخابات متبلور نمی‌شود در هیچ واحد کوچک اجتماعی ما ایرانیان مسئله انتخابات قائمه حصول مقصود و ضابطه‌ای برای تحقق مشروعیت و اطاعت نیست. پدران ما حتی در تصرف همسرشان هم حق انتخاب را نداشته‌اند، مادران ما هم این حق را نداشته‌اند، اساسا دین ایرانیان که اسلام است انتخابات را محکوم میدانند و فلسفه شاهنشاهی ایران نیز بر پایه‌های انتخابات مستقر نگردیده با این موقعیت خاص تاریخی و سنتی و دینی ایرانیان محول کردن امر رهبری جامعه و مبارزه بسه انتخابات و تشبیه کردن آن به زنبیل پراز رهبران بسیار کوه‌گانه و از سر تا آگای است

از جامعه برون‌مرزی ایران در حالت تبعید و در حالت خاص نفوذ جمهوری اسلامی بر تمام ارکان آن انتظار انتخاب رهبر را داشتن و نادیده گرفتن موقعیت تاریخی و مشروعیتی که سنت ایرانی برای رهبر قائل است از آن حرف‌های بی پایه ناشیدنی است

در شورش ۵۷ اگر قرار بر انتخاب رهبر بود، شورشیان هرگز موفق نمیشدند، موفقیت آنان از این باب بود که شورش را در محور مشروعیت مذهبی قرار دادند. یادتان هست که خمینی در مورد انتخابات بازرگان گفت "بنا بر مشروعیتی که از شارع مقدس دارم بازرگان را بنخست وزیر ما مور کردم، چرا متوسل به مشروعیت مذهبی شد؟ برای اینکه در جامعه ایرانی چه رهبر سیاسی و اجتماعی و یا رهبر مذهبی باید واحد مشروعیت باشد والا مورد تحویل و اطاعت مردم قرار نمی‌گیرد

مگر خمینی نمیتوانست شورای انقلاب را انتخابی کند، مگر نمیتوانست نخست وزیری بازرگان را انتخابی کند؟ او با همه اینکه اخوند بود میدانست انتخابات واحدا و ایحادکننده زمینه های مشروعیت نیست و مردم ایران جز در حادده مشروعیت حرکت مطمئن و مقتدرانه نخواهند داشت. و انتخابات وسیله ای است برای آنکه مشروعیت را در بروج قانون قرار داده مشروعیت را بصورت مدون و مقبول جامعه دمکراتیکی بسازده والا خود انتخابات در جامعه ایرانی نه ایحادکننده مشروعیت است و نه مشکل گشای کمبود رهبری است.

مارکس و ویرو، جامعه شناس بزرگ اروپایی سخن بزرگی درباره رهبری جامعه دارد که بسیار صدق حال و موقعیت ماست او میگوید

" اگر مشروعیت حکومتی (رهبری) بوسیله پیوندهای موروثی تأیید پذیر نباشد رهبریا شد رهبریا حکومت نیاز به مشروعیت دیگری دارد که بوسیله آن خود را وحیه المله ساخته و مشروعیت حکومتی و بسا رهبری خود را مورد تأیید مردم قرار دهد. بدیهی است که هیچ عاملی از این لحاظ بیش از نیروی مذهب نمیتواند به چنین حاکم و یا رهبریی اصل و نسبی کمک و حکومت را بر مردم تحمیل کنده." ملاحظه میفرمائید در این حرف بزرگ "مارکس و ویرو" نقطه عطفی موج است که امواج آن عینا مبارزه ما را در بر میگیرد. با این توضیح که این رهبران بی اصل و نسبی که در زنجیل رهبری آقای آذری قرار گرفته اند از آنجا که فاقد مشروعیت بوسیله پیوندهای موروثی به مشروعیت بنیادی سلطنت هستند نمیتوانند موقعیت رهبری را بدست بیاورند و در مقابل مشروعیت مذهبی رژیم حاکم غاصب، مهره ای بی نتیجه و مرده محسوب میگردند.

اگر با تاسف و تاثر ناظرید که همچنان ملاهای خونخوار و برانگیز کشور ما حاکمند میکشند و فارت میکنند و مردم هم تحمل مینمایند بدین دلیل است که مشروعیت مذهبی میدان بلامتنازع برای جولان دادن بدست آورده و جای مشروعیت بنیادی ایران یعنی رهبری مبارزه در میدان مشروعیت سلطنت خالی است. خارجیان و مسئله مشروعیت رهبری

اگر ما ایرانیان به اهمیت مشروعیت و تداوم آن در حقوق اجتماعی و تاریخی ملتمان قائل نیستیم و با انرا انطور که باید نمیشناسیم و از کار برد آن آگاه نیستیم بر عکس خارجیان خیلی خوب به مراتب اهمیت آن آگاهند.

در شورش ۵۷ عوامل آمریکائی (نهضت آزادی) حضور مستقیم و آشکار داشت ولی نقش رهبری را نداشت و خارجیان این نقش را بر عهده خمینی گذاشته بودند چرا؟ زیرا خمینی بمناسبت موقعیت مذهبی که داشت واجد مشروعیت بود و فتاوی آن حکم دین به حساب میامد و تمردنسبت به آن متمرّد را بسا مراحل ارتداد نزدیک میساخت.

حسنین هیکل در ایران و روایتی ناگفته نوشته است

اگر مردم میخواستند کاری انجام گیرد به نزد ایت الله خمینی میرفتند نه بازرگان. این امام و خانواده او بودند که از نظر مردم اهمیت داشتند (یعنی مشروعیت داشتند) نه کابیه بازرگان همومیتو بسا ظهارات خمینی بعنوان فرامین قاطع امام ارائه میگردید. میدانید که فرامین در حقوق سیاسی و نزد مردم ایران، تعلق به شاه دارد و اطاعت نسبت به فرامین شاه عادت و رسم کهن ایرانیان بوده است که از بعد از قانون اساسی نیز این واژه بعد از تصویب قوانین و توشیح آن قوانین عنوان فرمان بخود می گرفت.

دامنه مشروعیت خمینی در نزد ایرانیان بهنگام شورش ۵۷ در حدی قرار گرفت که حای کلام شاه و قوانین توشیح شده از جانب شاه را گرفت.

این واقعیت شوم که، تنها مشروعیت مذهبی است که میتواند پایه های مشروعیت سنتی و قانونی را سست کند، خارجیان خوب میدانستند که خمینی را امام خطاب کردند و اکنون هم خوب میدانند که

تنها مشروعیت سلطنت است که میتواند حکومت اسلامی را ساقط کند که نمیگذاردند
یا اگر خارجیانی بجای خمینی که بهر حال مشروعیت مذهبی داشت مثلا یزدی و یا بازرگان و یا قطب
زاده را مامور ایرانی ایران میکردند، آیا موفق میشدند البته که خیر، مشروعیت مذهبی خمینی
در مقابل مشروعیت سنتی سلطنت که با دخالت و توطئه های بیگانگان و خیانت بخشی از ایرانیان
ضعیف شده بود، توانست خلاه مشروعیت سلطنت را پر کند
تاریخ ایران نشان میدهد که ایرانیان همواره زیر چتر مشروعیت سلطنت و گهگاه زیر چتر مشروعیت
مذهبی توانسته اند بر مشکلات اجتماعی خود فائق آیند
اهمیت تداوم سلطنت در نجات کشور
برای اینکه به اهمیت تداوم سلطنت و مشروعیت آن در نجات کشورهای مملکت از اوقات بسیار سخت
پی ببریم بجاست که بنوشته سرهنگ "هاکت" انگلیسی در کتاب سنا ریوی جنگ سوم جهانی
رجوع کنیم. او نوشته است

"روزی که روسها تصمیم به بمباران هسته ای جزیره بریتانیا بگیرند بنا به امر ملکه بریتانیا
سه پرنس سیاسی خاندان سلطنت از کشور خارج شده و پرنس چارلز به کانادا و پرنس اندرو به استرالیا
و پرنس الکساندر به نیوزلند منتقل میشوند تا خورشید امپراطوری انگلوساکسها همچنان تابنده باشد"
ایا عجیب نیست در حالیکه کارشناسان نظامی پیش بینی میکنند که در بمباران اتمی انگلستان
حداقل ۱۰ میلیون انگلیسی از میان میروند و چیزی بنام انگلستان باقی نخواهد ماند چه سودی دارد
که خان سه ولیعهد انگلستان و یا یکی از آنها در امان بمانند؟؟
سرهنگ "هاکت" خودش پاسخ این پرسش را چنین داده است او معتقد است که اگر خورشید انگلستان
یعنی سلطنت آن کشور باقی بماند ظلمات و تبااهی از مردم انگلستان رخت خواهد بست
سنا ریوی سرهنگ انگلیسی معنای همان تداوم سلطنت را دارد، مفهوم آن حفظ موقعیت ولیعهد
است که در صورت بقا، شعاع آن تباهی و ظلمت را از کشور و ملت دور میسازد و روشنائی و فروغ را با بگزین
تباهی و آفت و بلا میسازد

این طرز تفکر سرهنگ هاکت متوجه ملتی است که سلطنت و پادشاهی را در سال ۸۲۷ میلادی یعنی حدود
۱۱۰۰ سال قبل نصیب داشته و اولین پادشاه آن کشور "اگبرت" نام داشته است
این قانون بنیادی تداوم سلطنت که امروزه انگلستان در پناه آن به نیمی از کره زمین حکومت
میکند در ۲۵۰۰ سال قبل در ایران زمین مایه گذاری شد و ۲۵۰۰ سال بر اساس تداوم رهبری شاه
حیات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ملت ما را قوام بخشیده است

این موهبت الهی که گوهری ناب و مختص فرهنگ ایرانی است با شورش ۵۷ که بوسیله بیگانگان
تدارک شد و محریبان آن سگهای تربیت شده انگلستان و آمریکا بودند همچنان محفوظ ماند و این
سلاحی که مشروعیت آن تنها وسیله ای برای قلع و قمع مشروعیت مذهبی تحمیلی بر ملت ایران بود
به خواست هورای ایران زمین پایدار ماند و از آسیب شورشیان برکنار مانده و مصداق این رایفت که
خدا گرز حکمت به بند داری ز رحمت گشاید در دیگری

اگر خدا خواست که این ملت با سیاس را با جمهوری اسلامی تنبیه کند، راه نجات آنها را مسدود نساخت
در ابا نامه سال ۵۹ ولیعهد وقت یعنی پرچمدار مشروعیت تداوم سلطنت با سوگند مقرر در قانون
وسنت مشروطیت، حضور مشروعیت سلطنت را در مقابل مشروعیت مذهبی تحمیلی اعلام داشت و لسی
بعملی از جمله سیاست امریکائی که در راستای شورش ۵۷ علیه سلطنت و تداوم آن بسیج شده بود
مانع گردید که اعلیحضرت به وظائف مقرر در قانون وسنت سلطنت و مشروعیت عمل کنند و روال و
برنامه های مورد عمل ایشان به حالت اعراض از سلطنت

پاسخ هائی که میتواند وحدان ما را

اکنون این پرسشها را با توافق مطرح میکنیم تا جواب مسئله ای که مسلمانان ما را متالم خواهد ساخت، بدست بیاوریم.

۱- ما ایرانیان خارج از کشور که عموماً مخالف جمهوری اسلامی هستیم برای نجات رهبر مشروع و قانونی و تاریخی و سنتی خودمان یعنی رضا شاه دوم چه واکنشی نشان دادیم؟

۲- اگر معتقدیم که ایشان خودشان از سلطنت اعراض کردند این پرسش مطرح است که ما برای رفع اثر از اعراض ایشان چه اقدامی نمودیم؟

احمدشاه قاجار هم چند روز بعد از آنکه اعلام سلطنت او شد با استفاده از یکی از لاغهای سواری کاخ به قصد فرار از سلطنت بسوی سفارت روسیه نزد پدرش حرکت کرد. نوکران دربار به عضدالملک خبر دادند او دستور فوری داد که احمدشاه را برگردانند او را گرفته و تحویل عضدالملک دادند و او بود که او را تربیت کرد و از اعراض سلطنت او جلوگیری نمود.

۳- آیا انتخاب رهبر از زنبیل رهبری اسان تر است و یا مقصدی سلطنت که سوگند سلطنت هم یاد کرده در راه ایفای وظائف سلطنت قرار دادن؟

۴- آیا برافکندن کسانی که در دبیرخانه اعلیحضرت مانع فعالیت رهبری ایشان هستند اسان تر است و یا بر انداختن جمهوری اسلامی؟ اگر ما نمیتوانیم این دوسه نفری که میدانیم به سلطنت و تداوم آن خائن هستند از میان برداریم چگونه ادعا داریم که میخواهیم جمهوری اسلامی را از میان برداریم؟

۵- ما در مقابل طرح هنری برشت که سیاست آمریکا انرا علیه شاهنشاه ایران و رضا شاه دوم به اجرا گذاشت و آنها را از مسیر مبارزه و مشروعیت نداوم سلطنت بر حد ساخت چه واکنشی نشان دادیم؟ آیا با حرکتی به آمریکا آنها فهمانندیم که نمیتوان ایران و ایرانی را از هویتش جدا ساخت؟ ایدا بلکه با شتابی غیر قابل تصور به استقبال طرح آنها و مخالفت با تداوم سلطنت رفتیم؟ و چنان در تحقیر و بی اعتبار ساختن اعلیحضرت کوشیدند که حالت مسایقه یافته است.

اینجا بحث است که یک واقعه تاریخی، بعنوان شاهد برای اثبات اینکه ما ایرانیان بعلت اقامت در خارج و نفوذ بیگانگان خاصه آمریکا تا چه حد به فرهنگ و آئین خودمان پشت کرده ایم ذکر شود "شاردن" در جلد هشتم کتاب خودش نوشته است

در زمان شاه عباس دوم یک بازرگان مقتدر ایرانی به دربار مغول "چین" رفت و میرمغول ضمن مطالب دیگر از بازرگان پرسید "از کشور شما چه خبر، والی ایران چه میکند" بازرگان سربه زیر انداخت و سخنی نگفت. میرمغول گفت "از شما میپرسم عباس والی ایران، رئیس کشور شما و آنکه بر شما حکومت میکند چطور است" بازرگان ایرانی همچنان خود را بی خبر نشان داد و پاسخ داد که نمیدانسد. مطلب چیست ما میرمغول ناراحت شد و به تندگی گفت "به شما درباره کسی میگویم که او را شاه عباس مینامید" بازرگان گفت آه اعلیحضرتا اکنون متوجه شدم شاه عباس تندرست است و در کمال سلامتی بوده که من پایتخت را ترک کردم (صفحه ۱۴۷)

در سالهای قبل از شورش ۵۷ یکی از سفرای ایران در کشورهای اروپائی در گفتگویی در وزارت خارجه کشور محل خدمتش رو برو میشد با یکی از اعضای ارشد وزارت خارجه آن کشور که نام شاهنشاه ایران را سبک بر زبان میراند، آن سفیر بلافاصله لیوان قهوه را بصورت آن شخصیت انگلیسی میپاشد و جلسه را به علت بی احترامی به شاه ترک میکند

(از آنجا که سوابق مشروح این نوشته در بایگانی راکد سنگر است توضیحات بیشتری ممکن نشد)

اینها نمونه هایی از تراوشات فرهنگی ما نسبت به شاه است. حال مقایسه کنید با تاثیر فرهنگ آمریکائی و تبدیل رضا شاه دوم به شاهزاده و رضا پهلوی و بی حیائی تا آنجا که دونفر ایرانی و زده فرهنگی بنام های قاضی سعید و هوشیار نژاد میهمان اعلیحضرت درواشگتن میشوند و بعد از پذیرائی از آنان بوسیله

اعلیحضرت به صرف جای ، این دونفر بهنگام خروج از منزل شاه ، یک دلار روی میز رئیس دفتر ایشان می اندازند و میگویند این هم پول جای ما ، این عمل قبیح بیسابقه ناشی از تاثیر فرهنگ آمریکائی مخلوط با روحیه خودخواهی و خودپسندی است والا ، هیچ ایرانی اصیل تصور چنین امری را هم ممکن نمیداند تا چه رسد به انجام آن و نوشتن غرور آمیز آن در روزنامه

دلیل مختصروناقع

معلوم قضیه این است که ایرانیان خارج از کشور (بخش عظیمی از آنان) خواهان براندازی جمهوری اسلامی هستند و معلوم دیگر اینکه روزنامه های ایرانی خارج از کشور هم با خواست ایرانیان خارج و داخل کشور در امر براندازی جمهوری اسلامی همصدا هستند بطوریکه از باب نمونه روزنامه صبح ایران و عصر امروز که مافیای مطبوعات را تشکیل داده اند عملاً بصورت کارخانه تولید شورا های براندازی درآمده اند و شورا پشت شورا تشکیل میدهند و برای توجه به اهمیت این روزنامه ها بویژه صبح ایران در تولید شورا های براندازی کافی است که به حمایت حدی این روزنامه ها از مداخله آمریکا در امر رهبری و نجات ایران توجه کنیم و همچنین قبول کنیم که رسانه های مزبور زیر نفوذ سنگین یهودیان آمریکا قرار دارند و اگر آنها را نظربیلی گرانر به نیکسون را قبول کنیم که گفت " ۹۰ درصد رسانه های گروهی در جهان زیر تسلط یهودیان جهان است " این دوروزنامه ایرانی هم صد درصد زیر کنترل و نفوذ یهودیان قرار دارند و دلائل این حقیقت تلخ بسیار است از جمله مقاله قاضی سعید در عصر امروز زیر عنوان ثاکور شود هرآنکه نتوان دید

در مقابل این معلومات مسلم رجزا مبارزه و امر رهبری آن در نقطه صفر باقی مانده است ، پاسخ در عدم وجود مشروعیت رهبری است ، میدان رهبری پذیرای تنها رهبری است که مشروعیت قانونی و سنتی و حتی دینی دارد و آن رضا شاه دوم است نه رضاپهلوی ، رضاپهلوی با همه خصوصیات علمی و اخلاقی با امثال قاضی سعید (منهای نوکری قاضی سعید برای آمریکا) تفاوتی در امر رهبری ندارد ، مشروعیت است که جامعه ایرانی را در مسیر حرکت و کارهای سخت قرار میدهد و مشروعیت مداوم و حقانیت سلطنت است که در مقابل مشروعیت مذهبی که امروز خوشبختانه جا نشینی ندارد ، قاعداست و متنازاست و موفق